

جهانی شدن جهان اسلام و سیاست‌های جهانی

جهانی شدن جهان اسلام و سیاست‌های جهانی

حسام الدین واعظ

از دانشگاه لیدز - انگلستان

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه :

در این گفتار ضمن اشاره به تاثیر تحولات پایان کشمکش شرق و غرب بر دیدگاه‌های جدید غرب در تبیین امور بین المللی، نظریات موافق و مخالف «جهانی شدن»، عوامل و نیروهای روند جهانی شدن و نیز پاسخ جهان اسلام به شرایط کنونی جهانی مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک کمونیست و نیز پایان چندین دهه رقابت تسلیحاتی، ایدئولوژیکی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی میان دو ابر قدرت شرق و غرب، و در واقع با پایان یافتن جنگ سرد، غرب دیدگاهها و تئوریهای جدیدی برای شرایط نوین نظام بین المللی ارائه داده است. در این میان، موقعیت جهان اسلام بخاطر وجود تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و نقش آن در سیاستها و روابط جهانی از ابعاد مختلف مورد توجه و بررسی اندیشمندان غربی قرار گرفته است.

این دیدگاهها که در اصل از دو مشرب فکری روابط بین الملل نشأت گرفته است از دوران جنگ سرد تا کنون به انشعاباتی تقسیم شده است. دیدگاه گروه اول که آرمان گرایان یا ایده آلیستها هستند بدنبال ترسیم مدینه فاضله میباشند.

گروه دوم واقع گرایان و رئالیستها که جهان را بر اساس فاکتورهای ملموس نظام بین المللی یعنی کشور – ملتها تفسیر و تبیین می کنند و بین معتقدند که روابط بین الملل بر اساس یک سیستم آنارشیستی و هرج و مرج طلبی است و رفتار کشورها در عرصه بین المللی بر اساس توزیع قدرت در این سیستم شکل گرفته است. بعد از جنگ سرد هر دو دیدگاه در درک و تفسیر تحولات بین المللی دچار مشکلاتی شدند. اما بزعم برخی از صاحب نظران امور بین الملل رئالیستها کمتر ضربه خوردند.

پایان جنگ سرد و جهانی شدن

پایان جنگ سرد و جهانی شدن (Globalization) بعنوان دو متغیر مهم و مؤثر در ایجاد سیستم جدید بین المللی است که منجر به یک قطبی شدن جهان در عرصه سیاستهای بین المللی گردیده است. بنظر بسیاری از محققین بین المللی در جهان دو قطبی ملل در حال رشد و ضعیف امکان و فرصتهای بیشتری دارند تا از فرصتهایی که بواسطه رقابتهای میان دو ابر قدرت ناشی میشود به نفع منافع ملی خود سود ببرند. در

حالي که این فرصت در جهان يك قطبي کمتر و محدودتر است.

اکنون بعد از گذشت نزدیک به يك دهه از نابودي کمونیسم، هنوز از مباحث جدید و داغ اندیشمندان روابط بین المللي این موضوع است که آیا غرب کاپیتالیسم برنده جنگ سرد است و شرق کمونیست بازنده آن؟ یکی از اصولی که در این بحثها بصورت کلان مطرح میشود مساله جهانی شدن است که طی دو دهه اخیر بطور وسیعی مورد بحث قرار گرفته است و با پایان جنگ سرد با شدت و حدت بیشتری از سوی غرب مطرح میشود. عبارت دیگر پایان جنگ سرد و شکست بلوک کمونیست، موجب شد که اغلب اندیشمندان غربی مساله پیروزی غرب و کاپیتالیسم را مطرح کنند. در این میان از جهانی شدن بعنوان اهرمی برای بیان حقانیت غرب در زمینه‌های دموکراسی، بازار آزاد تجارت و سرمایه داری کاپیتالیسم، سکولاریزم، پلورالیزم جهانیشمولی آن استفاده شده است. البته در میان خود اندیشمندان غربی هستند کسانی که پایان جنگ سرد را برای غرب يك پیروزی در همه زمینه‌ها نمیدانند. ما در این گفتار تا حد امکان به بررسی ابعاد آن خواهیم پرداخت.

در غرب بطور کلی دو دیدگاه در مورد جهانی شدن وجود دارد که عمدتاً بعد از پایان جنگ سرد طی يك دهه گذشته بطور سریعی در ابعاد مختلف گسترش یافته و مطرح شده است: گروه اول که موافق جهانی شدن هستند و آن را يك نیروی پر قدرت مثبت که به لیبرالیسم اقتصادی، دموکراسی سیاسی و جهانیشمولی فرهنگی، همکاریهای فراملی، اشاعه ابداعات تکنولوژیک و ظهور فرهنگ مصرف رهنمون میشود معرفی میکنند([1]). این گروه عناوینی چون دهکده جهانی، همسایگی جهانی، جامعه جهانی، ارتباطات جهانی، بازار جهانی، شهروند جهانی، حاکمیت جهانی و فرهنگ جهانی را مطرح کرده‌اند. از رهبران عمده جدید این دیدگاه ارنست گلنر و فرانسیس فوکیاما هستند. ارنست گلنر معتقد به جامعه دموکراسی لیبرال غربی بعنوان بهترین الگو سعادت و خوشبختی برای جوامع بشری است. فوکیاما معتقد به پیروزی لیبرالیسم غربی بر کمونیسم است. و آن را بعنوان پایان تاریخ میدانند. بزعم وی آخرین راه حل معضله بی ثباتی، عدم امنیت جوامع غیر غربی برای رسیدن به ترقی، پیشرفت و سعادت انسانی، برقراری دموکراسی، حقوق بشر و بازار آزاد رقابت اقتصادی است.

گروه دوم دیدگاهی بدبینانه همراه باشک و تردید به جهانی شدن دارند و معتقد بوجود نیروهای مخالف جهانی شدن در همه زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، صنعتی و فرهنگی هستند و تاکید دارند بایستی هر دو روند موافق و مخالف جهانی شدن همزمان و باهم مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. ([2])

دیدگاههای مخالف جهانی شدن بویژه در عرصه سیاسی، جهانی شدن را عامل افزایش بیکاری و کاهش تولیدات اقتصادی می‌دانند.

يك جریان تندر و مخالف در بعد سياسي و فرهنگي جهاني شدن در اين گروه وجود دارد كه البته استقبال كمي از دیدگاههای آنها در مجامع آكادميك شده است. آنها معتقدند اصلاً جهانی شدن با وجود تمدنهای گوناگون كنوني امكان پذير نيست بلكه منجر به برخورد ميان آنها خواهد شد. رهبر اين گروه ساموئل هانتینگتون استاد دانشگاه هاروارد، واضع نظريه «برخورد تمدنهاست». وي معتقد است كه تمدنها در دوره بعد از جنگ سرد و فروپاشي جهان كمونيست به بازگران و عوامل اصلي جريانهای جهاني مبدل شده‌اند و در اين ميان غرب با ساير تمدنهای جهان هرگز شباهتي نخواهد داشت وي معتقد است در آینده ميان تمدنهای مهم از جمله اسلام و غرب رودررويي بوجود خواهد آمد. در بخشهای بعدي بحث اين دیدگاهها بيشتر بررسی خواهند شد.

همانطور كه ذكر شد جهاني شدن داراي ابعاد گوناگوني است. اما قبل از بررسی آن، بایستی به اين دو سؤال پاسخ داده شود كه منظور از جهاني شدن چیست و پروسه جهاني شدن چگونه تحقق مي‌يابد؟ يك تعريف كلي و ساده از مفهوم جهاني شدن ميتواند چنين باشد كه جهاني شد نيرويي است كه براساس يك قدرت افزون طلب از مركزيت خود به محور و اطراف گسترش مي‌يابد. بعبارتي جهاني شدن به چند عامل بستگي دارد: به ميزان قدرت مركز و منبع استيلا طلبی، به سازگاري و زمينه پذيرش جهاني شدن و نيز به موانع و موجهای مخالف آن. آنچه كه بيشتر در روند جهاني شدن امروز محسوس است، بعد اقتصادي و فرهنگي آن است، كه منابع ثروت، قدرت سياسي و نظامي نيز در پشتيباني از آن نقش اساسي دارد. بعنوان مثال، در زمينه اقتصادي، جهاني شدن بازتابي از ثروت و قدرت همكاريهای چند مليتي كارتها و تراسهای غربي است

که مراکز آن در کلان شهرهای نیویورک، توکیو، فرانکفورت، لندن و پاریس قرار دارند. آنها همواره بعنوان مروجین جهان‌نگرایی و کاپیتالیسم غربی از پشتیبانی یک قدرت سیاسی نظامی غرب و بویژه هژمونی آمریکا برخوردار بوده‌اند. و از سوی مبلغین و مروجین جهانی شدن یعنی رسانه‌ها، شبکه‌های ماهواره‌ای و اینترنت و نیز سازمان‌های بین‌المللی تقویت شده‌اند.

دموکراسی لیبرال غربی، جهانی شدن و جهان اسلام

آیا دموکراسی لیبرال غربی الگویی برای جهانی شدن است؟ این سوالی است که با یستی کشورهای در حال توسعه و به ویژه کشورهای جهان اسلام برای آن پاسخی جدی بیابند. گروهی از متفکرین غربی با تاکید بر وجود یک پارادایم فرهنگی برای جهانی شدن، بر این باورند که لیبرالیسم با پایان جنگ سرد به فرهنگ غالب جهانی مبدل شده است. تز معروف پایان تاریخ (History of End The) فرانس فوکویاما مبین این مدعاست. در این دیدگاه جهانی شدن بمعنای جهان‌شمولی الگوی جامعه لیبرال غربی است. وی در مقاله خود تحت عنوان «پایان تاریخ» می‌گوید: (آنچه ما شاهد آن هستیم تنها پایان جنگ سرد یا عبور از یک مرحله ویژه تاریخی نیست، بلکه ما شاهد پایان تاریخی هستیم که نقطه عطف آن تکامل ایدئولوژیک و جهان‌شمولی دموکراسی لیبرال غربی بعنوان آخرین دولت بشری است). ([3]) فوکویاما تز جهانی شدن دموکراسی غربی را در سال 1989 زمانی مطرح کرد که اتحاد جماهیر شوروی با اصلاحات گورباچف در مرحله آغازین افول کمونیسم و در راه الگوپذیری افراطی از کاپیتالیسم گام برمی‌داشت. در واقع، در این نظریه وی از توجه به تحولات تاریخی چشم پوشی کرده است. نادرستی نظریه وی بخاطر عدم توجه به دو مسئله است: اولاً امروز به زعم بسیاری از دانشمندان غربی، اسلام طی دو دهه گذشته ضمن آنکه رشد سریع و موثری داشته، در معادلات منطقه‌ای و جهانی سهم و نقش قابل ملاحظه‌ای را به خود اختصاص داده است. وی بدون توجه به دوره بازتاب و شکوفایی حرکت‌های اسلامی در سرزمین‌های مسلمان نشین، بطور یکجانبه افول و شکست ایدئولوژی کمونیست در تشکیل آرمان‌شهر جهانی را بمثابه پیروزی مرام و مسلک غربی میدانند. بلی تاریخ کمونیست به پایان رسید اما این برگ برنده‌ای برای دموکراسی لیبرال غرب نیست. چرا اگر کمونیسم نابود شد تفکر، فرهنگ و میراث تمدن اسلامی هنوز نهادهايش بعنوان يك نیروی با تحرك و حیات بخش در جوامع اسلامی و در قلب دنیای مارکسیستی دیروز و نیز جهان غرب حضور فعال دارد و در سیاست‌های جهانی تاثیر گذار است. بسیاری از دانشمندان غربی ضمن آنکه گسترش اسلام را بعنوان يك خطر

برای منافع غرب مطرح کرده‌اند به تاثیر اسلام در امور بین الملل اعتراف نموده‌اند، امری که تا دو دهه قبل خبری از آن نبود. جان اسپوزیتو استاد دانشگاه آکسفورد ضمن آنکه بیداری اسلامی را خطری برای غرب مطرح میکند به این موضوع اذعان دارد که از الجزایر تا بوسنی تا آسیای میانه، پاکستان و کشمیر اسلام همچنان بعنوان يك عامل در سیاستهای بین المللی مطرح است. ([4])

جای تعجب است که فوکیاما مقاله «پایان تاریخ» را درست در سال 1989 میلادی یعنی زمانی که شوروی مجبور شد از افغانستان عقب نشینی کند به رشته تحریر در آورده است. اما وی بطور غیر منصفانه مجاهدتهای ملت افغانستان در بیرون راندن ابر قدرت شرق را بحساب پیروزی دموکراسی لیبرال غربی میگذارد و آن را آرمانشهر ایده‌آل و جهانشمول معرفی میکند. کمونیسم قبل از آنکه دیوار برلین فرو بریزد و از اروپای شرقی عقب نشینی کند. برای اولین بار سلی را از مسلمانان در افغانستان خورد و به عقب نشست. جایی که اسلام تاریخ کمونیسم را برای همیشه به پایان رسانید. بنا براین، عمده بحث فوکیاما برای نشان دادن قدرت و عظمت غرب و نیز ضعف و درماندگی سایر ملل است.

وی نه تنها بطور عام الگوی جهانی شدن را از آن لیبرالیسم غربی میداند که دیر یا زود هر ملتی به آن دست خواهد یافت، بلکه شکست کمونیسم را پایان برخوردهای ایدئولوژیک و زمینه‌ای برای برقراری صلح جهانی دانسته است.

باید گفت که دموکراسی لیبرال غربی در اثر شکست کمونیسم، الگویی برای جهانی شدن بویژه برای ملل مسلمان نخواهد بود، زیرا اولاً اگر پیروزی غرب مستلزم فروپاشی کمونیسم بود، خود نابودی کمونیسم در نقطه آغازینش در اثر استقامت و پایداری حرکت اسلامی در افغانستان بود. ([5]) ثانیاً اگر ایدئولوژی مارکسیست – لنینیستی نابود شد این بمعنای نابودی همه دکترینهای فکری و ایدئولوژیک مخالف کاپیتالیسم در جهان نیست. نابودی کمونیسم هیچگونه تضمینی برای برقراری صلح جهانی بهمراه نداشته است.

از سوي ديگر امروز ميان خود عناصر سازنده دموكراسي ليبرال غربي تنازع و برخورد وجود دارد تا آنجا كه در يك بحران زنجيره‌اي گرفتار شده‌اند. رقابت اروپا، آمريكا و ژاپن بعد از دوره جنگ سرد در امور اقتصادي و بعضا امنيتي امري است كه در خود بلوك غرب مطرح است. بعنوان مثال امروز به زعم بسياري از متفكرين غربي، اروپا همواره از آمريكايي كردن فرهنگ اروپايي گريزان بوده است. بنا بر اين هر چند واحدهاي تمدن غربي در حوزه اروپا و آمريكاي شمالي قرار گرفته است اما ميان اين واحدها نه تنها يك هارموني وجود نداشته است، بلكه همواره نوعي تنش و برتري جويي موجب شده است كه اروپا از استقلال عمل در حل بحرانها در درون اروپا عاجز باشد. اين نوع رقابتهای كه ما بيشتر بعد از جنگ سرد بويژه در امور تجاري - اقتصادي شاهد آن هستيم، بسوي گسترش تنشهاي فرهنگي ميان اروپا و آمريكا در جريان است. مسئله سيستم امنيتي اروپا نيز از عمده مسائلي است كه همواره اروپا نگران آن بوده و طی دهه‌هاي گذشته دليل عدم وجود يك سيستم توازن امنيتي و دفاعي اروپايي صدمات زيادي را متحمل شده است، بعد از جنگ سرد نيز اروپا بطور جدي تري بفرهنگهاي از تحقير شدن به خاطر برتري جوييهاي ناتو در اروپا افتاده است مقصود از بيان اين موضوع آن است كه الگوهاي جهاني شدن كه پشت سر آن يك هژموني و استيلاطلبي است. حتي مورد قبول قدرتهاي اروپايي نيز نيست چه در امور فرهنگي، اقتصادي و چه در امور امنيتي، بنا بر اين تكليف ساير ملل و دول غير غربي بخصوص اسلامي د مورد تعميم معيارهاي ثابت جهاني شدن غربي روشن و بديهي است.

«جرف ناي» يكي از دانشمندان غربي در رد نظريه «پايان تاريخ» ميگويد كه دوره بعد از جنگ سرد دوره بازگشت به تاريخ است نه پايان تاريخ. وي اصليتريين پاسخ به كاپيتاليزم ليبرال بعد از جنگ سرد را ظهور ناسيوناليسم نژادي ميداند. ([6])

نمونه بارز آن ظهور دوباره صربهاي افراطي در صربستان است. مضاف بر اين، با پايان جنگ سرد نه تنها همچنان جدائي و مبارزه ميان كشورهاي توسعه يافته و در حال توسعه ادامه دارد بلكه اروپا مركز تمدن غرب هنوز شاهد كشمكشهاي روسيه و آمريكا در بالكان است.

از دیگر دلایلی کله از میان خود اندیشمندان غربی در عدم جهانشمولی و جهانی بودن دموکراسی لیبرال غربی عنوان شده است. نظریه «برخورد تمدنها» ی پرفسور ساموئل هانتینگتون استاد دانشگاه هاروارد است که این روزها از جمله مباحث داغ اندیشمندان غربی و مسلمان میباشد. همانطور که در ابتدای بحث اشاره شد. وی با انتشار مقاله^[۱]ی در سال 1993 بنام نبرد تمدنها مدعی شد که بعد از فروپاشی کمونیست، با افزایش رو برشد جمعیت جهان اسلام، به تغییر موازنه دینی میان اسلام و مسیحیت منتهی میشود، لذا جنگهای تمدنی اجتناب ناپذیر خواهد بود و اسلام بعنوان خطر عمده برای تمدن غربی مطرح خواهد شد. وی برخورد اصلی در عرصه بین المللی را میان تمدنهای عمده بشری عنوان کرده است. هانتینگتون بر خلاف بسیاری که معتقدند سیستم روابط بین المللی در جهان بعد از افول بلوک کمونیست شرق بصورت سیستم یک قطبی،^[7] مبدل شده است، بر این باور است که جهان نه تنها یک قطبی نیست بلکه از سیستم دو قطبی،^[8] به چند قطبی،^[9] تغییر کرده است. منظور وی از سیستم چند قطبی نقش تمدنهای مختلف در سیاستهای بین المللی است.

وی در جدیدترین دیدگاه خود بر این باور میباشد که جهان یک قطبی در دوره بعد از جنگ سرد، تنها در یک دوره کوتاه بصورت یک قطبی به رهبری آمریکا درآمد. که اوج آن جنگ خلیج فارس بود. بعد از آن بخاطر مخالفت اکثر کشورهای جهان با طرحهای آمریکا از جمله در مورد اعمال تحریمها علیه کوبا، ایران، لیبی و تازه ترین آن، یعنی استفاده از زور علیه یوگسلاوی، ابرقدرتی آمریکا روبه افول و اضمحلال رفته است. و سیستم بین المللی بسوی چند قطبی در حرکت است بطوریکه در قرن بیست و یکم جهان چند قطبی خواهد شد.^[10]

البته اگر چه هانتینگتون در تئوری برخورد تمدنها و در دیدگاههای بعدی خود به عدم جهانی بودن معیارهای غرب اذعان دارد. اما تاکید وی^[۱۱] بر شکل گیری سیستم چند قطبی در نظام بین المللی، در راستای تکوین تئوری خطرناک برخورد تمدنهاست. زیرا بزعم وی این تمدنها هستند که در واقع در سیستم بین المللی بعنوان بازیگران اصلی خواهند بود.

وي در کنفرانس اسلام سياسي و غرب در سال 1997 با ذکر اینکه براي نخستين بار در طول تاريخ، سياست جهاني چند قطبي و چند تمدني شده است، به اين نکته اشاره کرد که يکي از مهمترين تحولات فرهنگي و سياسي در دهه کنوني نهضت اسلامي است که در جهان اسلام از رشد چشمگيري برخوردار شده و طي آن مسلمانان هويت خود را بصورت نويني درک کرده‌اند و به اين درک نسبت به ارزشهاي غربي افتخار مي‌کنند. وي ضمن اشاره به کاهش قدرت غرب، معتقد است که دموکراسي ليبرال غربي محصول غرب است اما در انحصار غرب نيست. وي به شکلهاي متفاوتي غير از آنچه در غرب وجود دارد خواهد انجاميد. ([11]) وي در آخرين کتاب خود با توجه به وضعيت دموکراسي در بسياري از کشورهاي در حال توسعه بويژه اسلامي، به غير جهاني بودن فرهنگ و دموکراسي غربي اشاره دارد.

وي ميگويد: ارزشهاي تمدن غربي يگانه هستند و نمیتوانند در يك مقياس جهاني مورد پذيرش واقع شوند. ([12]) لذا دموکراسي بنا بر خواستگاه غربي در هيچيك از کشورهاي اسلامي پياده نشده است بلکه اگر هم بوده بطور ناقص اجرا شده است. ([13])

بنا بر اين دیدگاه هانتينگتون بر خلاف فوكياما که بر جهاني بودن ليبراليسم غربي تاکيد دارد نظر فوكياما را براساس دو دليل رد ميکند: اول آنکه جهان بعد از جنگ سرد بسوي جهان چند قطبي در حرکت است و ثانيا دموکراسي ليبرال غربي قادر نخواهد بود براساس اصول پذيرفته شده غربي در برخي نقاط جهان پياده شود. بنا بر اين الگوي جامعي براي جهاني شدن نيست. هانتينگتون بر خلاف فوكياما فروپاشي کمونيست رانه تنها پيروزي براي کاپيتاليسم غرب و برپايي يك صلح جهاني نميداند، بلکه پايان جنگ سرد را آغازي خطرناک براي تمدن غربي ارزيابي ميکند.

با اينکه نظريه برخورد تمدنها در تضاد با روند جهاني شدن غرب است. بايد گفت که تاکيد وي بر رويارويي ميان تمدنها بخاطر وجود اختلافات فرهنگي و تاريخي بويژه تمدن اسلامي با تمدن غربي دچار

خطای فاحشی شده است که خود بحثی جداگانه دارد. اما تنها به این مطلب بسنده نمیکنیم که تئوری برخورد تمدنها دیدگاهی است که ساخته و پرداخته توهمات دو دهه اندیشمندان غرب و بخاطر تحلیل نادرست آنان از تحولات جهان اسلام و عدم درک آنان از حرکت‌های مردمی و اسلامی است. اندیشمندان غربی براساس تجربیات تاریخی غرب و گذشته مسیحیت، بنادرست حرکت‌های آزاد خواهی اسلامی را تروریزم، بنیادگرایی و بربریزم و یکی دانستن آنها با نازیسم و کمونیسم معرفی کرده‌اند، که چیزی جز نکوهش فرهنگ و ارزش‌های مسلمانان در میان ملل غرب به‌مراه نداشته است و از جمله نتایج خطرناک آن این است که امروز این توهمات به نام «تئوری برخورد تمدنها» ارائه میشود چیزی جز اشاعه جنگ و بدبینی میان ملتها و تهدیدی برای صلح و امنیت جهانی نیست.

پرفسور اسپوزیتو استاد دانشگاه آکسفورد صاحب نظر در امور خاورمیانه و کشورهای اسلامی که کتاب‌های زیادی در مورد تحولات سیاسی - اجتماعی جهان اسلام نوشته است ضمن بررسی تئوری برخورد تمدنها معتقد است که هانتینگتون در تئوری خود بیش از اندازه بر تاریخ بعنوان منبع برخورد میان تمدنها وایدئولوژیها تاکید کرده است و آن را منبعی برای برخوردهای آینده میداند. وی بر این باور است که تمدن اسلامی بدهکار غرب نیست. زیرا اسلام توانست با ترجمه آثار غرب و بهره برداری از آنها تمدن بزرگ اسلامی را بنا کند، در زمانی که غرب به دوران تباهی و جاهلیت فرو میرفت، غرب مجدداً از میراث فلسفی و علمی تمدن اسلامی با ترجمه دوباره آن علوم توانست از آنها بعنوان اساس نهضت رنسانس استفاده کند. ([14])

بنابراین فرایند گسترش اسلام و سنت‌های اسلامی خود گویای دو نکته مهم در مورد جهانی شدن است: اولاً اسلام خود در روند جهانی شدن و تمدن امروز بشری سهیم است و همه از آن غرب نیست. ثانیاً ارزش‌های اسلامی قابلیت فراگیری و جهانشمولی را برای سایر ملل دارد.

مدرنیته، جهانی شدن و جهان اسلام

در خصوص اینکه چگونه جهانی شدن به سایر ملل از جمله ملل مسلمان سرایت میکند بایستی به ریشه مهمترین عامل برای تحقق جهانی شدن که مدرنیته است، اشاره نمود، گیدنز یکی از جامعه شناسان معروف غربی، جهانی شدن را نتیجه مدرنیته و آن را يك محصول غربی میداند. ([15]) مدرنیته در دو پروسه همچنان جریان داشته است. اولین جریان آن بعد از جنگهای سی ساله و عهدنامه های وستفالی در قرن هجدهم که بر اساس آن که سیستم جدید کشور – ملت به شکل امروزی از سوی غرب بعنوان يك الگو برای نظام امروز جهان در قالب نهادهای ملی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی عرضه شد. ([16]) جریان دوم عصر شکوفایی علمی و صنعتی همراه با هژمونی و استیلاجویی غرب ظهور کرد، بطوریکه زمینه جهانی شدن نه تنها نهادهای غربی را تقویت نمود بلکه سبب شد فرهنگ غرب با قدرت و تاثیرگذاری هرچه بیشتر برملا غیر غربی و مسلمان نفوذ کند.

اگر چه مدرنیته غرب با ایجاد تحولات علمی و فنی طی چند قرن گذشته بسیاری از مناطق جهان را در امور مختلف مدرنیزه کرد، اما مشخصه های مهم مدرنیته غربی، سکولاریزم و فردگرایی است که با ارزشها و مبانی جوامع اسلامی همخوانی نداشته است. این امر موجب گردید که همواره دو جریان مدرنیسم غرب و مدرنیسم اسلامی در کشورهای اسلامی رودرروی یکدیگر قرار بگیرند. در ابتدا، طی قرون نوزدهم و بیستم که مدرنیزاسیون غربی به جهان عرب در قالب ارتش، دواوین اداری، نورمهای حقوقی، اقتصادیات و در سیستم تحصیلی و آموزش وارد شد و واحدهای اجتماعی و حکومتی ابدئولوژی اسلام سنتی بصورت فزاینده ای تحت تاثیر ناسیونالیسم سکولار غربی تغییر کرد. ([17]) در مباحث مربوط به اندیشه سیاسی اسلام و رابطه اسلام و دموکراسی و مدرنیته بحثهای زیادی در خصوص آن شده است. در این گفتار بطور خلاصه به برخورد این دو جریان در ترکیه که خود از نتایج پذیرش مدرنیته غربی و یکی از عوامل جهانی شدن است اشاره میشود.

ترکیه مرکز هفتصد سال خلافت عثمانی، امروز سکولارترین کشور مسلمان جهان اسلام است. که به لحاظ موقعیت ژئوپولیتیک و پیشینه تاریخی، بیش از سایر کشورهای مسلمان در معرض الگوپذیری از غرب در زمینه های مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی قرار گرفته است. ترکیه امروز مدرنیته غربی را در حالی

تجربه می‌کند که بعنوان عضو سازمان کنفرانس اسلامی در جرگه کشورهای اسلامی محسوب میشود.

گروه‌های اسلامی برهبری حزب رفاه موفق شدند در سال 1995 در يك دوره انتخابات پارلمانی اکثریت آراء را بدست بیاورند و يك دولت ائتلافی تشکیل دهند. اما همین دولت قانونی ترکیه دو سال بعد توسط مدرنیته غربی و لیبرال دموکراسی غربی لغو میشود. همین اتفاق در الجزایر نیز افتاد و اسلام‌گرایان از تشکیل دولت بی‌نصیب ماندند.

لازم بذکر است که در ترکیه، یکی از علل پیروزی حزب رفاه شکست طرح غربی شدن ترکیه و بدنبال آن رد عضویت این کشور در اتحادیه اروپا بود که موجی از اعتراضات مردمی را به همراه داشت. در این میان حزب اسلامگرای رفاه بادر دست گرفتن ابتکار عمل موفق شد ضمن همراه کردن جوانان و دانشجویان با روند ضد غربی در این کشور، اسلام سیاسی را مطرح کند.

اینکه باعث شد تجربه الگوی لیبرالیستی غرب در ترکیه و الجزایر با شکست روبرو شود از چند جهت قابل تامل است:

1 – تعمیم و تسری يك الگوی غربی همچون دموکراسی لیبرال غربی در کشورهای مسلمان حتما و بطور تمام و کمال نتایج آنچه در غرب تجربه شده است را به بار نمی‌آورد.

2 – ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی کشورهای مسلمان بشکل نیروهای مخالف الگوهای فرهنگی سیاسی و اجتماعی غرب مانع عمده‌ای برای آن محسوب میشوند. زیرا این برداشت وجود دارد که مدرنیته و

دموکراسی غربی حلال همه مشکلات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آنان نیست.

3 - طرح جهانی بودن دموکراسی غرب بعنوان یک ایده آل جهانی برای برپایی صلح و سعادت بشری، در عمل در کشورهای مسلمان غیر قابل اجراست. آنچه در ترکیه و الجزایر و حتی ایران اتفاق افتاد بزعم بسیاری از اندیشمندان غربی نمونه ناقصی از دموکراسی غربی است. اذعان این مسئله از سوی خود اندیشمندان غربی از یکطرف گویای عدم جهانشمولی دموکراسی غرب است و از سوی دیگر نشان از عدم صداقت آن در مرحله عمل و اجراست که خود به ضد دموکراسی تبدیل میشود، و حامل یک جریان استیلاجویی پنهان در ذات آن است.

هانتینگتون ضمن اظهار تاسف از چنین اقدامات غرب در لغو انتخابات دموکراتیک در کشورهای مسلمان چون الجزایر و ترکیه میگوید: اگر غرب میخواهد دموکراسی را در سایر جوامع گسترش بدهد، باید آماده باشد این هزینه را بپذیرد که انتخابات ممکن است باعث روی کار آمدن دولتهای غیر غربی شود. وی ضمن آنکه انتخابات الجزایر، ترکیه و انتخابات اخیر ایران را از نوع دموکراسی لیبرال غربی نمیداند اضافه میکند که تلاشهای غرب برای ارتقاء فرهنگ غربی در جوامع اسلامی، یک مشکل نوین در جهان معاصر است. ([18])

باید توجه داشت که روند مدرنیزاسیون غربی همواره از انقلاب صنعتی به بعد دارای دو مشخصه مهم بوده است: بعد امپریالیستی و سکولاریستی، که هر دو مشخصه از عناصر منفی روند جهانی شدن میباشد. البته نمیتوان جهانی شدن در بخش علم صنعت تکنولوژی و ارتباطات را که امری اجتناب ناپذیر در جهان امروز برای هر ملتی بویژه ملل مسلمان است نادیده گرفت. اما سوء برداشت برخی اندیشمندان غربی در برابر موضع مسلمانان در مورد مدرنیته موجب شده است که آنان مخالفت حرکتهای اسلامی با سلطه غرب را به عدم علاقه مسلمانان به پیشرفت و ترقی اجتماعی و اقتصادی تلقی کنند. این امر طی دو دهه گذشته با خیزش حرکتهای اسلامی بطرز مبالغه آمیز و نادرستی از سوی نویسندگان و رسانه‌های غرب تبلیغ شده است که حرکتهای اسلامی در جهان اسلام بویژه انقلاب اسلامی ایران و بزعم آنها بنیادگرایان اسلامی در مخالف با

مدرنیته قیام کرده‌اند چون می‌خواهند به عصر سنتی و زندگی ساده رجعت کنند. هر چند امروز بیش از گذشته واقعیات برای غرب روشن تر شده است، باید گفت که در واقع ملل اسلام گرای جهان اسلام مدرنیته منفی همراه با سلطه‌گری غرب را رد کرده‌اند و نه پیشرفت و توسعه را منظور از سنتگرایی بمعنای بازگشت به دوره ما قبل صنعتی نیست بلکه حفظ فرهنگ، و سنتهای ملی و مذهبی است که براساس آنها هویت ملل مسلمان شکل گرفته است.

مدرنیته منفی همان چیزی است که ملتهای مسلمان و اندیشمندان اسلامی بحق طی قرون گذشته نگران آن بوده‌اند. و برای مبارزه با آن راههایی اندیشیده‌اند. شیخ محمد عبده ب فکر ارائه تفسیر جدیدی از اسلام مطابق نیازهای امروزی زندگی اجتماعی و اقتصادی آنها بود، سید قطب مدرنیته را همچون بازگشت به مرحله جاهلیت قلمداد کرد و بشدت با آن مبارزه نمود. سید جمال نگران هژمونی سلطه جویانه غرب بر فرهنگ و هویت اسلامی ملل مسلمان بود، وی ضمن تاکید بر فراگرفتن علوم و فنون غرب برای مبارزه با سیطره فرهنگی و سیاسی غرب، استراتژی وحدت اسلامی را برای جهان اسلام مطرح کرد. امر مهمی که این اجلاس محترم نیز برای آن تشکیل شده است. عبارت دیگر متفکرین مسلمان «مدرنیسم اسلامی»، ([19]) را از یکسو برای نجات ارزشهای اسلامی و تقویت آن و از سوی دیگر برای مبارزه با فرهنگ غرب پیشنهاد کردند.

در واقع، متفکرین اسلامی از زمانی که متوجه شدند غرب گوی سبقت در علم و تکنولوژی را از آنها ربوده است به فکر چاره اندیشی برای دو واقعیت موجود افتادند: چرا غرب تمدن برتر شد؟ و چرا تمدن اسلامی از شکوفایی و رونق افتاد؟ فتح مصر بعنوان مهمترین مرکز جهان اسلام توسط ناپلئون یکی از مهمترین زنگ خطرهای بود که متفکرین و مصلحین را متوجه افول و ضعف تمدن اسلامی نمود.

امروز نیز کشورهای اسلامی بعد از استقلال از مستعمرات غربی وارد مرحله دیگری شده اند که مشخصه آن موج جدید جهانی شدن است. جهانی شدن در دید بسیاری از متفکرین مسلمان مرحله دیگری از استعمارگرایی است که آن رانئوکولونیالیسم یا استعمارگرایی نو تعبیر کرده‌اند. برخی از اندیشمندان مسلمان روند جهانی شدن امروز را اقدامی در راه دوباره مستعمره کردن ملتها ارزیابی میکنند. ([20])

امروز در اثر وجود روندهای مخالف جهانی شدن بویژه در کشورهای مسلمان در زمینه سیاسی و فرهنگی، برخی از محققین غربی که متوجه ناخشنودی ملل غیر غربی از مفهوم اروپا مداری و غربگرایانه مدرنیته شده‌اند، ضمن توجیه مدرنیته، سعی نموده‌اند برای کسب مشروعیت مدرنیته، آن را پدیده‌ای جهانی معرفی نمایند. از جمله پارسونز با ارائه چهار اصل توسعه تکاملی کوشیده است تعریف جامعی و فراگیری از مدرنیته برای جوامع مختلف ارائه دهد. نیکوس مارلیس بر این باور است که مدرنیته بمعنای غربی شدن جوامع از نظر فرهنگی - اقتصادی و اجتماعی نیست. عمده دیدگاه وی در این زمینه است که مدرنیته دارای نهادهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی است و حیات هر ملت و کشوری وابسته به وجود آن نهادهاست بنابراین نهادهای ملی، دولتی آموزشی و غیره جهانی هستند. ([21]) با این وجود سلطه فرهنگی امپریالیسم برای مدرنیته مخاطره آمیز عنوان شده است.

باید اضافه کرد که برخورداری از مدرنیته مثبت یعنی همان استفاده از دستاوردهای علمی، تکنولوژیک و نیز نهادهای استاندارد آموزشی، دانشگاهی و مدنی است که محصول غرب میباشد امری اجتناب ناپذیر در جوامع امروزی است. ضروری است همینجا اشاره شود که جهانی شدن بمعنای استاندارد کردن نورمهای اقتصادی، آموزشی، اجتماعی، حقوقی، امنیتی، پزشکی و بهداشتی امری مفید فایده همه جوامع خواهد بود.

جهانی شدن، نظم نوین جهانی، سازمانهای بین المللی و جهان اسلام

در بحث مربوط به برپایی حاکمیت جهانی (Governance Global) و جامعه جهانی (Society Global) که عباراتی زیبا و دلپذیر است، باید سؤال کرد که تاسیس این الگوهای فراگیر براساس چه معیار و اصولی است؟ و سرنوشت و موجودیت و هویت سایر فرهنگها چه خواهد شد؟ و رهبری آن را چه کسی در دست خواهد داشت؟ چگونه طرفداران دیدگاه حاکمیت جهانی و جامعه جهانی که منابع گوناگون قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی را در دست دارند، و در طول تاریخ در روابط خود با دول ضعیف ناعادلانه و ظالمانه عمل

کرده‌اند خواهند توانست تفاوت‌های قومی، نژادی، مذهبی، ملی و زبانی، و نیز منافع و سیاست‌های متفاوت ملل و دول امروز را با هم جمع کنند و در یک فرمول برای همه ارائه دهند؟

در روند جهانی شدن دو جریان عمده وجود داشته است. آمریکا در بعد از جنگ جهانی دوم بسوی «جهان گرایی یک بعدی»

توسعه با مخالفت در، جهانی باز اقتصاد تقویت ضمن راه این در و، کرد اقدام (Unilateral Globalism) کمونیسم و نیز برای حضور فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در سایر نقاط جهان، اقدام به کم‌کم‌های اقتصادی و تکنولوژیکی به کشورها نمود. بعد از جنگ سرد نیز جریان دوم جهانی شدن در قالب سیاست «یک بعد گرایی جهانی»

توجه و بوده خود منافع بدنبال عمدتاً آمریکا راستا این در، است شده دنبال (Global Unilateralism) اندکی به دیگران داشته است. ([22]) آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم نیز با استفاده از شعار حقوق بشر، دموکراسی و توسعه سیاسی در صحنه جهانی در راستای منافع خود سود برده است. در حالیکه، روند جهانی شدن به زعم برخی اندیشمندان غربی به مواجهه میان ارزش‌های مدرن و سنتی ختم خواهد شد. ([23])

از دیگر ابزارهای آمریکا برای عملی ساختن سیاست‌های خود، تبلیغ وسیع «نظم نوین جهانی». ([24]) است که توسط جورج بوش در سال 1990 برای توجیه عملیات خلیج فارس و حمله به عراق باسر و صدای زیادی برای صلح و امنیت جهانی مطرح شد. اما در واقع نظم نوین جهانی اعلام یک قطبی بودن سیاست‌های جهانی بود تا راهی برای ایجاد صلح جهانی. بقول برخی از دانشمندان غربی نظم نوین جهانی، نه نوین بود، نه جهانی و اصلاً نه یک نظم. ([25]) نظم نوین جهانی بعنوان یک استراتژی سیاسی و نیروی پشتیبان روند جهانی شدن مطرح شد، اما عملاً بعد از فروپاشی شوروی و جنگ خلیج فارس معنای وجودی آن، چیزی جز اعلام

يك قطبي شدن جهان نيست. براساس يك ديدگاه آفريقايي، اساسي ترين دستاورد نظم نوين جهاني، تقسيم افراطي جهان به ملتهاي فقير و غني است. ([26])

بحرانهاي رنگارنگ كنوني جهان همچگونه تطابقي با آنچه واضعان و حاميان نظم نوين جهاني وجهاني شدن طي دهه گذشته تبليغ کرده‌اند، ندارد. امروز، بحرانهاي موجود در موج جديد جهاني شدن رو به افزايش است. بقول ريجارد فالك: (وضعيت زمان حاضر عمدتاً در نتيجه تاكيد بر جهاني شدن فرهنگ غربي و ترغيب آن به مدرنيزه شدن است كه خود نيز بوجود آورنده بحران نظم جهاني با مشخصه هاي چند بعدي اتمي شدن، صنعتي شدن، ماديگرايي و مصرف گرايي است). ([27])

بزعم طرفداران نظريه حاكميت جهاني عصر کشور - ملت. ([28]) به پايان رسیده است و دوره بدون مرز از جمله مرزهاي ايدئولوژيك آغاز شده است. در اين راستا سازمانهاي بين المللي بعنوان تسريع كنندگان روند جهاني شدن هستند. در اين مورد از جمله توجيهات اجتناب ناپذير جهاني شدن توسط هابرماس جامع شناس آلماني اظهار شده است. وي روند جهاني شدن و پايان وظيفه واحدهاي کشور - ملت را چنين بيان ميكند كه جهاني شدن توليدات اقتصادي، مالي، تكنولوجي و تبادلات نظامي - تسليحاتي و بخصوص خطرات اكلوژيكي و نظامي به همراه مشكلاتي ما را محاصره کرده‌اند كه حل آنها در چارچوب کشور - ملت يا بوسيله قراردادهاي معمول ميان كشورهاي مستقل امكان پذير نيست. ([29])

اگر چه قرن بيستم قرن سازمانهاي بين المللي نام گرفته است. ([30]) و بعنوان عامل مهمي براي همگرايي در سالهاي پاياني قرن بيستم توسعه یافته است، اما هنوز کشور - ملتها عناصر اصلي تشكيل دهنده روابط بين الملل هستند، و آنها بايستي در مرحله اول در ايجاد همكاريهاي منطقه‌اي و جهاني پيش قدم شوند.

آنچه جهان، با پایان گرفتن کشمکش شرق و غرب شاهد آن است، همگرایی صرف و جامع و یکدست شدن جهان نیست. سازمان‌های بین‌المللی در روند جدید جهانی شدن، بخاطر ناکامی در حل مشکلات امروز جهانی - که بیشتر بخاطر توجه یکجانبه آنها به منافع معدودی از قدرتها ناشی شده است - نخواهند توانست مشکلات بشری را حل نمایند.

در این میان حتی سازمان‌های منطقه‌ای نیز در قلب جهان صنعتی در مهار بحرانها ناموفق بوده‌اند اگر امروز دولتهای اروپای شمالی و غربی با تاسیس اتحادیه اروپا و ایجاد پول واحد اروپایی پایه‌های همگرایی اقتصادی و سیاسی اروپا را تحکیم می‌بخشند. در عوض ملتهای جنوب اروپا شاهد ظهور حرکت‌های ناسیونالیستی رادیکال و جنگ و خونریزی دینی و نژادی و در نتیجه تجزیه هستند. بحرانی که دامنه خونریزی و گستردگی جنایت، موج عظیم آوارگان جنگی و نیز عملیات به اصطلاح حفظ صلح توسط ناتو در تاریخ اروپا بی‌سابقه بوده است اینها خود جریان‌های مخالف روند همگرایی در اروپا و نمونه‌ای از تصور غلط جهانی شدن فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی است.

این موضوع گویای آنست که دموکراسی غرب با نابودی کمونیست و بعد از يك دهه هنوز نه تنها در تمام کشورهای اروپایی به مرحله عمل نرسیده است. بلکه عملاً از معیارهای آنها بدور است. نمونه دیگری از وجود بحران و ریسک بالا در الگو برداری و جهانی شدن در زمینه اقتصاد باز سیستم کاپیتالیستی، بروز بحران اقتصادی ورشکستی بازار جنوب شرقی آسیا در سالهای پایانی قرن بیستم است. نمونه روشن این بحران، کشور مسلمان اندونزی است. کشوری که در اواخر سال دهه 1960 برنامه مدرنیزه کردن اقتصادی و صنعتی را آغاز کرد. اما ناگهان در اوایل سال 1998 سال گذشته میلادی سیستم اقتصادی از هم فروپاشید. آیا این کشور از قربانیان جهانی شدن اقتصاد کاپیتالیستی نیست؟

همانطور که ذکر شد روند جهانی شدن الگوهای اقتصادی و فرهنگ غرب به دلیل مشکلات و ناسازگاریهای آن با سایر جوامع بناچار برندگان و بازندگان خواهد داشت. ([31]) در يك دیدگاه خوشبینانه برندگان جهانی شدن در وهله اول خود صاحبان اصلی تمدن غرب هستند. به زعم برخی، اگر جهانی شدن بمعنای آن

باشد که همه ملل جهان در همه امور، اقتصادی و زندگی اجتماعی، همچون غرب مصرف‌گرا باشند و همچون آنها زندگی کنند، بعثت منابع محدود طبیعی این نوع جهانی شدن غیر ممکن است. در موج جدید جهانی شدن این مسئله خود مشکلات و تعارضاتی را برای جهانی شدن بوجود آورده است که از جمله بحران محیط زیست و بحران اخلاقی در جهان است. ([32]) توجه کشورهای اسلامی در تقویت و توسعه سازمان‌های منطقه‌ای در زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی و امنیتی گامی مهم برای در امان ماندن از آثار مخرب روند جهانی شدن است.

در عصری که سخن از جهانی شدن است بنظر میرسد، علاقه و اهتمام کشورها بیشتر بسوی تشکیل و توسعه همکاریها و سازمان‌های منطقه‌ای در حرکت است. نباید از نظر دور داشت که سازمان‌های منطقه‌ای که براساس موقعیت جغرافیایی، و مشترکات دینی و فرهنگی تشکیل میشوند در رسیدن به اهداف مشترک خود ممکن است موفق‌تر از سازمان‌های بین‌المللی باشند که مرکب از ملیتهای متفاوت با انگیزهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی گوناگون هستند. بزعم اندیشمندان روابط بین‌الملل یکی از آفات سازمان‌های بین‌المللی حضور یک قدرت برتر در رأس آن سازمانها است که ضمن ترغیب کشورها به همکاری بیشتر، برای اهداف خود تلاش میکند. این هژمونی قدرت برتر در سازمان‌هایی که با شرکت کشورهای شمال - جنوب یا پیشرفته و توسعه نیافته تشکیل میشوند در روند تصمیم‌گیری و هدایت همکاریها مشهودتر است. ([33])

بنابراین همکاریهای کشورهای در حال توسعه و به اصطلاح همکاریهای جنوب - جنوب برای ایجاد اولین هسته‌های همکاری و بدلیل وجود مشکلات مشترک میان آنها در اولویت قرار دارد. توجه کشورهای اسلامی به ترغیب همکاریهای منطقه‌ای از جمله تقویت سازمان کنفرانس اسلامی، اکو، و اخیراً تشکیل سازمان مجالس کشورهای اسلامی میتواند نقش موثری در ارائه دورنمای جدیدی از جهانی شدن داشته باشد.

البته این بمعنای نفی نقش سازمان‌های بین‌المللی نیست. وجود همکاریهای جهانی برای حل مشکلات مشترک بشری در قالب تاسیس سازمان‌های بین‌المللی امری پسندیده و ضروری است، ولی اگر این امر به نیت یکی شدن عرف، سنتها و ارزشهای فرهنگی - اجتماعی و بکار گرفتن الگوهای سیاسی و اقتصادی سایر کشورهای

غربي بدون توجه به سازگاري و همخواني هاي اين الگوها با اوضاع سياسي اجتماعي و اقتصادي و نيز وسيله اي براي جهاني شدن باشد، بايد منتظر بحران هاي بيشتري بويژه در كشورهاي اسلامي بود.

نتيجه:

مادر اين مقاله به بررسي اجمالي تاثير تحولات پايان جنگ سرد بر تئوريهاي جديد انديشمندان غربي در تبیین روابط بين الملل پرداختيم. در واقع آنها بنحوي براي توجيه موج جديد جهاني شدن و چگونگي جهانشمولي الگوهاي سياسي، اقتصادي و فرهنگي غرب تلاش کرده اند، مادر اين بحث نشان داديم که نيروهاي تقويت کننده جهاني شدن شامل دموکراسي ليبرال غربي، مدرنيزاسيون منفي غرب، نظم نوين جهاني و سازمانهاي بين المللي که در رأس آن يك قدرت مقتدر و افزون طلب قرار دارد، با واقعيات جهاني امروز و كشورهاي اسلامي مغايرت دارد.

بايد گفت که دغدغه جهان اسلام و متفکرين اسلامي در روند کنوني جهاني شدن براي حفظ هويت و فرهنگ اسلامي امري بديهي و بجاست. مادر اين گفتار علل عدم جهانشمولي معيارهاي غرب را با تاکيد بر برخي ديده گاههاي غربي در مضار موج جهاني شدن بر شمرديم. پذيرش الگوهاي غرب در زمينه اقتصاد، سياست و فرهنگ بعنوان پيش شرطهايي براي جهاني شدن و با آنچه که براي ايجاد يك جامعه جهاني صلح آميز تبليغ مي شود در تعارض است. اين نوع جهاني شدن بطور قطع براي جهان اسلام تبعات سنگيني را در پيش خواهد داشت. روند جهاني شدن اگر چه با وجود نيروهاي تشديد کننده آن يك واقعيت انکار ناپذير است. اما جهاني شدن بمعنای يکي شدن، محدود کردن، انحصارگري و زمينه رشد ساير خلاقيت هاي بشري را مانع شدن، با طبيعت و خير و صلاح سرنوشت انسانها و ملتها سازگاري ندارد.

البته ايجاد جهاني که براساس امور مشترك و مورد تفاهم ميان تمدنها و فرهنگها براي شناسايي يك

«ارزش جهانی» باشد بسیار مفید و ارزنده برای همه آحاد بشری خواهد بود. بدون شك این نوع جهانی شدن به نفع همه بویژه ملل اسلامی است. در همینجا باید اشاره کرد که طرح گفتگوی تمدنها که امروز ایران اسلامی مبتکر آن است اگر بر شناخت ارزشهای مشترک میان تمدنهای اسلام و غرب و نیز سایر تمدنها توجه داشته باشد و آن را بعنوان معیاری برای روند صحیح «جهانی شدن» و نه بمعنای سلطه پذیری و برتری جویی ارائه دهد، نه تنها همه تمدنها سود خواهند برد، بلکه کمکی برای شکوفایی مجدد تمدن اسلامی محسوب خواهد شد.

([1]). Lie,1996, Hirst and Tbompson 1995, Waters 1995.

([2]). Gordon 1996, Barber 1995.

([3]).F.Fukuyama "the End of History the National Interest,Summer : 1989 ,pp3-18

([4]).Jonn L. Esposito Thc lslamic Threat Myth Or ReaLity?" Oxford university Press,1995, 2
nd ed.p.viii

([5]). برای مطالعه بیشتر در خصوص نقد نظریه «پایان تاریخ» به مقاله ذیل مراجعه شود:

Ali A, Mazrui, "lslam and the End of Histoty" , the lranian Journal of Internatrnal
Affairs, Spring 1995, Vol. VlI, No.1

([6]).Joseph S. Nyc, Understanding lnternational Conflicts: an lntroduction to Theory and
History" 2nd ed, 1997, p.187.

([7]). Unipolar

([8]).Bipolar

[10]. برای اطلاع بیشتر از نظرات جدیدها نتینگتون به مقاله زیر مراجعه شود:

S. Huntington, "The Lonely Superpower", Foreign Policy, March /April ,1999.

[11]. برای مطالعه بیشتر در این باره به سخنرانی هانتینگتون در کنفرانس اسلام و غرب تحت عنوان «چالشهای اسلام و غرب»، به روزنامه اطلاعات بین المللی چاپ نیویورک مورخ 20 آبان 1376 مراجعه شود.

[12]. Samuel P. Huntington, "The Clash of Civilizations and the Remaking of the World Order", New Yourk, Simon Schster, 1996.

[13]. برای اطلاع از چگونگی تجربه دموکراسی بشیوه غربی در کشورهای اسلامی به کتاب ترجمه شده ساموئل هانتینگتون تحت عنوان «موج سوم دموکراسی» ترجمه دکتر احمد شهابی، انتشارات علمی فرهنگی، 1373 فصل ششم مراجعه شود.

[14]. J.L. Esposito, p.208

A. Giddens The Consequence of Modernity, Stanford, CA: Stanford University

[15]. Press 1990.

[16]. در مورد معاهده‌های وستفالی و نتالج آن در تشکیل واحدهای مستقل کشور – ملت به شکل امروزی و نیز تحولاتی که منجر به ایجاد حقوق بین الملل و احترام به حدود و ثغور و حاکمیت کشورها از سال 1648 میلادی تا 1789 انقلاب کبیر فرانسه گردید به کتاب «سیر روابط و حقوق بین الملل» نوشته احمد متین دفتری، انتشارات مروارید و خانه کتاب، چاپ دوم 1344 مراجعه شود.

[17]. برای مطالعه بیشتر در خصوص مواجهه مدرنیته غربی و حرکت اصلاح طلبی اسلامی در میان مسلمانان به کتب ذیل مراجعه شود: مجید خاوری «گرایشهای سیاسی در جهان عرب» ترجمه عبد الرحمن عالم، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی چاپ سوم 1374. و نیز کتاب:

John L. Esposito, "Islam and Politics" , Syracuse University Press, 3rd ed., 1991

([18]).Joseph S. Nyc, "Understanding International Conflicts: an Introduction to Theory and History" 2nd ed, 1997, p.187.

([19]).Islamic Modernism

([20]).Ibrahim M.Abu-Rabi, "Globalization: A Contemporary Islamic Response? " The American Journal of Islamic Social Science, Vol.15, No3,1998.

([21]).N. Lazlea, "Modernity: A Non-European Concept", British Journal of Sociology, Summer,1999

([22]).Joseph S. Nyc, "Understanding International Conflicts: an Introduction to Theory and History" 2nd ed, 1997.

([23]).Martin Albrow, "The Global Age" Cambridge University Press, 1996 .

([24]). New World Order

([25]).Robert O. Keohane, "Hobbes'S Dilemma and International Changes in World Politics: Sovereignty in International Society", in H.

Holm and Georenen, (eds), "Whose World Order", Westview Press, 1995, P. 165.

([26]).Claude Ake, "The New World Order: A View from Africa" in Hans-Henrik Holm and Georg Sorenen, "Whose World Order? Uneven Globalization and of Cold War" Westview Press, 1995, p.

24

([27]).Richard Flak, "Explorations at the edge of Time: The Prospects for World Order" ,

([28]).Nation- State

-([29]).Herbert Dittgen, "World Without Borders? Reflections on the Future of the Nation States", Government And Oposition, Vol.34.No.2,1999.

([30]). . پي ير ژريه ، سازمانهاي بين المللي ، چاپ دوم ، ترجمه محمد امين كردان ، تهران: شركت سهامی كتابهاي جيبی ، 1351 ، ص 1.

([31]).Clauk Ake

([32]). . براي مطالعه بيشتر مراجعه شود به سخنراني دكتور سيد حسين نصر در خصوص جهان ني شدن و گفتگوي تمدنها مندرج در روزنامه اطلاعات بين المللي پنجشنبه 6 خرداد 1378.

([33]).Robert O. Keohane "After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy" , Princeton University Press, 1984.